

پیامی به آزاداندیشان ایران

اگر ما بر این باور هستیم که انسان آراسته به نیروی است، به نام خرد، که با آن نیرو می‌تواند آگاهی‌هایی را که، از پدیده‌های هستی و دانش پیشینیان، فرا می‌گیرد بررسی کند و اندیشه‌ی خود را گسترش دهد، پس پیوسته به انبوه آگاهی‌ها و دانستی‌های انسان افزوده می‌شود. بر این راستی هیچگاه آگاهی و دانشی به پایان نخواهد رسید یعنی دانش بشر در پیوند با اندیشه‌ی او همیشه در کار آمیزش، باردار شدن و روییدن است.

عقیده‌ای را که بدون کاستی بپندارند، آن عقیده مانند سنگ سخت و خشک شده است. چنین عقیده‌ای زنده نیست که روینده باشد، پدیده‌ای که زنده نباشد در خور آمیزش با پدیده‌ی دیگری نیست، پدیده‌های زنده در آمیزش با پدیده‌های دیگر باردار می‌شوند. در همپرسی نمی‌توان با عقیده‌ی سخت شده آمیزش کرد ولی می‌توان ساختار آنرا نمایان ساخت. چون هر عقیده هم در درازای زمان کهنه و، نسبت به تراوت اندیشه‌های تازه، پوسیده می‌شود. این است که دارنده‌ی عقیده کوشش می‌کند که زشتی عقیده‌اش را، با واژه‌ها و مفهومی‌های نو، بپوشاند تا در کنار پیشروندگان شرمسار نباشد. نیازی نیست که روشنفکران با پیروان عقیده‌های پسمانده پیکار کنند، چون عقیده بر بینش و سوی نگرش پیروان حکمرانی می‌کند، بهتر است روشنفکر پوشش‌های فریبنده را از پوسته‌ی عقیده‌ها کنار بزند تا سیمای کهنه‌ی آنها آشکار شوند. شاید با اشاره به نمونه‌ای هسته‌ای سخن روشن شود.

نمونه: ملایان خلافت الله، "حکومت اسلامی" را بر مردم ایران فرود آورده‌اند، چون بیشتر روشنفکران این ننگ یعنی کلمه‌ی "حکومت" را نمی‌پذیرفتند، ملایان همان ساختار اسلامی را، که خلافت بود، "جمهوری اسلامی" نام نهادند و با این زورق آن روشنفکران را همدست خود ساختند. پذیرفتن نام "جمهوری"، از سوی برخی از روشنفکران، به جای کلمه‌ی "حکومت" نشان فریب خوردن آنهاست. البته ما بر این پنداریم که این روشنفکران مفهوم واژه‌ی جمهوری را می‌شناسند، با شگفتی می‌بینیم که آنها به پدیده‌ای آفرین می‌گویند، که با نام زیبایی آرایش شده باشد، بدون آنکه به درون آن بنگرند. البته این نمونه به آن معنی نیست که این روشنفکران هر پدیده‌ای را با نامش ارزشیابی می‌کنند ولی این نشان می‌دهد که آنها بر پیوند نام و هسته‌ی درونی پدیده‌ها ارزش نمی‌گذارند. نتیجه‌ی این ساده‌نگری یکی آن است که در ذهن برخی از مردم ایران، که به بهبودی در این حکومت نمی‌بینند، واژه‌ی "جمهوری" آلوده و ناخوشایند شده است، دیگر اینکه گفتار و دیدگاه خود این روشنفکران در خور ارزشیابی نیست چون در بینش آنها راست و دروغ در یک پیمان ریخته می‌شوند.

برخی از روشنفکران ایرانی چیزهایی را که یاد گرفته‌اند بر روی برگ‌های اندیشه‌ی خود، که از اسلام‌زدگی بسان تخته سنگی شده است، می‌نگارند و این آگاهی‌های پراکنده را، که درست نفهمیده‌اند، دانش جاودانه می‌پندارند. آنها از پیشرفت و دگرگونی‌های پدیده‌ها در گذار زمان بی‌خبرند. این روشنفکران پراکندگی و آشفتگی فکر خود را آزادی فکری می‌پندارند. مانند برخی که هم ماتریالیست هستند هم به حج می‌پردازند، هم سوسیالیست هستند هم مسلمان، هم در دیالکتیک وجود هر خالق را رد می‌کنند هم خواهانند که روح بهشتی آنها به بهشت برود. البته نباید چنین کسانی را سرزنش کرد چون آنها انبار آشفتگی هستند نه دانایی. ولی باید به کاستی‌های عقیده‌ی آنها به درستی برخورد کرد.

یکی از کاستی‌هایی که کوشش بیشتر روشنفکران "پرتلاش" را به باد می‌دهد این است که فکر با بهتر بگویم عقیده‌ی آنها همراه زمان پیشرفت نداشته است. برای نمونه: در ۵۰ سال گذشته ماهیت، کارکرد و مفهوم پدیده‌هایی بسان کارگر، سرمایه‌دار، بازرده، سود، ارزش، قیمت، ارزش اضافی از بن دگرگون شده است. یعنی اساس آموزه‌ی ماتریالیسم و سوسیالیسم، که این روشنفکران روند جامعه را بر سامان آنها می‌پنداشته‌اند، از هم پاشیده است. این است که دانش و خواسته‌های آنها بسیار سست و درون تهی شده‌اند. جامعه‌ای که روشنفکرانش با کار، با کارگر، با سرمایه‌دار، با اجتماعی که امروز واقعیت دارد بیگانه هستند، آن جامعه، نمی‌تواند خروشنده‌ی و گستاخی خود را سازمان یافته به کار ببندد. آن روشنفکران هم نمی‌توانند رویدادهای جامعه را ارزشیابی کنند و در نتیجه برداشت و کارکرد آنها پیوسته نادرست و بی‌بهره می‌ماند. جامعه همیشه از لرزش‌های درون خود به جنبش در می‌آید و گاهی هم به برون فوران می‌کند ولی از چیزیکه با او پیوندی ندارد هرگز به لرزه نمی‌افتد، مگر به زور.

کاستی دیگری که اندیشه‌ی بیشتر روشنفکران ایرانی را به نیستی سرازیر می‌کند این است که کمترین آنها درستی پندارهای دیدگاه خود را آزمون می‌کنند. یعنی اندیشه‌ی برخی از آنها بر گمان‌آوری‌هایی ساختار پیدا کرده که در کردار نادرست یا کژپنداری است. چنین روشنفکرانی اندیشه‌های خود را با کارکرد پدیده‌های هستی نمی‌آزمایند بلکه آرزو دارند که کارکرد پدیده‌ها با گمان‌آوری‌های آنها هم‌روند باشند. برای نمونه: تاریخ و پژوهش اندیشمندان نشان می‌دهند که عقیده، یعنی ایمان به مذهب، راه پیشرفت دانش و نوآوری را در جهان می‌گیرد و کارآیی خرد انسان را در بند می‌کشد. کژپنداری این روشنفکران، از این پژوهش درست، در این است که آنها گمان می‌برند: هرگاه که دانش و نوآوری پیشرفت کرد، ایمان به مذهب هم خودبخود از میان می‌رود. این گمان نادرست است چون هنگامی که نیاز به دانشی یا ابزاری در مردمانی که ایمان هم دارند رشد کرد عقیده یا ایمان آنها، آن دانش یا ابزار را در خود می‌گنجاند. ولی آن عقیده با همه‌ی تنگی از هم نمی‌پاشد، از این سرشت است که می‌گویند، کسانی که به عقیده‌ای ایمان دارند ارتجاعی هستند.

در قرآن، که کتاب احکام، تاریخ، دانش ازلی و ابدی مسلمانان است، بارها آمده، که نیست پدیده‌ای در هستی مگر آنکه در قرآن مقرر شده است، الله دانا ست بر آنچه که در زمین و آسمانها وجود دارد.

پس هر اندیشه‌ای، دانشی، پدیده‌ای که ورای قرآن باشد توهین به اسلام و به ویژه به الله است. نه تنها در ۱۴۰۰ سال گذشته مردمان همه روزه به دانش و آگاهی‌هایی رسیده‌اند، که برای الله ناشناخته بوده‌اند، بلکه در ۲۰۰ سال گذشته انسان به دانشی رسیده است که نمی‌تواند بردگی، عبودیت، هیچ خالق‌ی بپذیرد. پیشرفت دست‌آوردهای انسان آنچنان شگفت‌آورند که حتا عقل از سر الله هم می‌پرد. شگفت‌آورتر آن است که اینهمه شگفتی نتوانسته است در نهمین تاریخ مسلمانان اندکی روشنی بر فرورد و حتا آنها نمی‌توانند به چهره‌ی ترسناک خود در آیین‌های شوخی بنگرند و برآند که آیین سازان و آیین گردانان جهان را، با جنگ‌افزارهایی که فرآورد پیشرفت دانش است، به آتش بکشند.

همانگونه که اینهمه پیشرفت در دانش و اندیشه نتوانسته است اندکی از پسماندگی فرهنگی مسلمانان جهان بکاهد همانسان هم اینهمه پسماندگی مسلمانان نتوانسته است که اندکی به آگاهی روشنفکران معتقد بیفزاید و هنوز که هنوز است گمان می‌برند که ساختن ابزار مدرن راهنمایی است که مسلمانان ایران خود را به فرهنگ باشکوهی، که آنها آنرا نمی‌شناسند، برسازند.

چون زمینه‌ی اندیشه‌ی ما سدها سال با عقیده‌های رنگارنگ آلوده شده است برای هر کدام از ما بسیار دشوار است که پدیده‌ای را از دیدگاه خرد خودمان، بدون کاربرد عقیده‌ای، بررسی کنیم. با این وجود ما در این زمان از همه‌ی اندیشمندان، دانشمندان و نوآوران پیشین پیرتر هستیم پس ما می‌توانیم شیره‌ی اندیشه و بینش همه‌ی خردمندان گذشته را بچشیم. این به آن معنی است که در این زمان انبوه آگاهی همه‌ی مردمان در برگیرنده‌ی دانش و تجربه‌ای است که انسان‌ها هزاران سال آموخته و اندوخته‌اند. البته هر یک از ما نمی‌تواند همه چیز را بداند و نیازی هم به دانستن انبوه دانستی‌ها ندارد. ولی هریک از ما گهگاهی به ریزه‌هایی از گفتار، اندیشه، بینش و عقیده‌هایی، که از پیشینیان برجای مانده‌اند، برخورد می‌کنیم که نیاز به ارزشیابی آنها داریم. هرکس با آگاهی‌هایی، که در دسترس همگان است، می‌تواند از راه خرد خود زمینه‌ی اندیشیدن را در درون خود فراهم سازد تا خودش بتواند راستی و کژی شناسایی کند.

یک اندیشمند هم که یکباره به این اندیشه‌ی گسترده نرسیده بی‌گمان او هم در درازای زندگی گام به گام به این ارزش‌ها دست یافته است. هر کس می‌تواند خردمندان هر گفتار، اندیشه، معیار، بینشی را با اندیشه‌ی روشن بسنجد، بررسی کند و به نقد بکشد یا گسترش دهد. با انتقاد کردن از گفتار یک اندیشمند کهن از ارزش گفتار آن کس کاسته نمی‌شود. کسی که اندیشه‌اش از خردش می‌روید توانایی دارد که در گفتار و اندیشه‌ی بزرگانی، چون فردوسی، مولوی، حافظ و همچنین هگل، کانت، ولتر، مارکس و هر اندیشمند دیگری، کاستی‌هایی بیابد چون هیچ اندیشه‌ای نیست که کاستی نداشته باشد و هیچ بینشی هم نیست که بی‌ارزش باشد.

اینکه برخی روشنفکران از گرده‌ی کتابی پیاده نمی‌شوند، برای آنست که خودشان پای رهروی ندارند، برآند که پای

خودرونده را هم بشکند، تا کسی پیش‌تر از دیدگاه آنها گام نگذارد. ولی انسان باخرد نمی‌تواند گفته‌ای را بدون آزمون و سنجش بپذیرد، چون آن گفته را بزرگمردی بر زبان رانده است. سخن یک اندیشمند زمانی برای من گرامی و پرارزش است که من راستی و درستی آنرا در اندیشگاه خرد خودم آزموده باشم. اگر نه نقد اسلام یا گفتار محمد از زبان کانت یا مارکس همان اندازه بیهوده و سست است که یک مسلمان حقانیت اسلام را از زبان محمد برشمارد.

در این برخورد باید افزود که خوداندیشی بدون آمیختگی با ارزش‌های فرهنگی (آناشیشم) برای جامعه زیان آور است. چه بسا که خودسری و خودپسندی، سخت‌تر از عقیده‌های پوسیده، اجتماع را در سیاهی ترس از جنبش باز می‌دارد و مردم را به پرتگاه زورگرایان روانه می‌کند. خوداندیشی در فرهنگی سودبخش است که جهان هستی را به هم پیوسته و ناگسستنی بداند. انسان نیاز دارد که پیوند پدیده‌های هستی را بشناسد تا بداند که او تنها بخشی از همه‌ی هستی است. برآیند هر راستکاری یا کژکرداری که از او سر می‌زند در سیمای زیست او آشکار خواهد شد.

رادمنشان بر این اندیشه‌اند که راستی را در جهان هستی بگسترانند تا آنها بتوانند در جهانی آزاد و آباد زندگی کنند. راستی عقیده‌ای نیست که اندیشه‌ی انسان را از زاینده‌ی بازدارد یا بر اندیشه‌های توفانی او کرانه بسازد ولی راستی میان خواسته‌ها، نیازها، آرزوها، آرمانهای انسان هماهنگی می‌آفریند و منش یا سرشت بی‌اندازگی را در انسان در خور اندازه نگاه می‌دارد. یعنی در راستی هیچ پدیده‌ای از بن و سرشت خود نیک یا بد، زیبا یا زشت نیست، اگر آنها در راستی با یکدیگر آمیخته شوند تا هماهنگی داشته باشند، هر گوهری که در ساختار سرشت انسان پیدا و نهان است نیروبخش زندگی است. نمونه: زادن و پروردن فرزندان انگیزه و راز زیبایی، شادمانی و توانایی در جهان هستی است و همین سرشت هم راز بدبختی، ستمگری و ناتوانی مردمی است که شمار فرزندان آنها در بی‌اندازگی رشد می‌کند. پس بهترین پدیده می‌تواند در بی‌اندازه شدن بدترین پدیده باشد.

یک خردورز آزاداندیش نیاز به شناخت ارزش‌های فرهنگی دارد که بتواند خواسته‌ها و اندیشه‌های خود را با آن اندازه‌ها بسنجد و هماهنگ سازد. آزاداندیشان، که با وجدان خود پیمان راستکاری دارند، نیاز به انجمن و بندهای نوشته شده در کتابی ندارند که خود را گرفتار گفته‌های آزموده نشده کنند. ولی آزاداندیشی به معنای بی‌بندوباری نیست بلکه گستاخ بودن در جستن و پی‌گیری در آفریدن اندیشه‌ای است که انسان در راه رسیدن به آرمان‌های خود راستکار بماند و در کردار بر پدیده‌ای ستم وارد نیاید. چون همیشه در ستمکاری تنش‌هایی ایجاد می‌شوند که پیشرفت اندیشه‌ی آزاد را کند می‌کنند.

البته باید اشاره کنم که انسان برای اندیشیدن آزاد نیاز به انجمنی ندارد ولی برای گسترش، بهبود، آزمون، پیاده کردن اندیشه و رسیدن به آرمان‌های خود نیاز به هرچه بزرگتر انجمنی دارد. چون اندیشه در همپرسی، همیاری و هماندیشی دیگران جان می‌گیرد و تنها در سامان انجمنی زنده و روینده می‌شود.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>